

RS

تسلیم تحقیرآمیز ترامپ در مقابل اسرائیل



تریتا پارسی

پژوهشگر اندیشکده موسسه کوئینسی

دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، روز سه‌شنبه در واشنگتن به خبرنگاران گفت که از بمباران قطر، متحد اصلی آمریکا در خلیج فارس، توسط اسرائیل ناراضی است. قطر به درخواست آمریکا از سال ۲۰۱۲ میزبان رهبری سیاسی حماس است. ترامپ به خبرنگاران گفت: «اصلاً خرسند نیستم، اصلاً از کل شرایط رضایت ندارم.» ترامپ با تکذیب اینکه اسرائیل این حمله را از قبل به آمریکا اطلاع داده‌باشد، گفت: «کاملاً از این موضوع ناراحت شدم، از همه جنبه‌های آن ناراحت شدم. ما گروگان‌ها را پس می‌گیریم، اما از وضعیتی که پیش آمده است کاملاً ناراحت هستم.» تردیدی نیست که ممکن است ترامپ واقعاً عصبانی باشد، اما نتانیاهو دقیقاً همان کاری را با او کرده است که با جو بایدن کرد. آمریکا بیانییه‌های خشمگینانه‌ای در مورد اقدامات اسرائیل که آشکارا منافع ایالات متحده را تضعیف می‌کند، صادر می‌کند اما تقریباً کسی تردیدی ندارد که این اقدامات بدون رضایت ضمنی واشنگتن نمی‌توانستند رخ دهند. اما نهایتاً در این بیانییه‌ها اسرائیل به دلیل سرپیچی فرضی از ایالات متحده با هیچ عقوبتی روبه‌رو نخواهد شد. چیزی که قضیه را بدتر می‌کند این است که وزیر خارجه قطر افشا کرد که به اصطلاح هشدار واشنگتن، نه قبل از حمله اسرائیل، بلکه درست زمانی که دوحه تحت بمباران بود به قطر رسید. شیخ محمدبن عبدالرحمن آل ثانی، وزیر خارجه قطر گفت: «حمله در ساعت ۳:۴۶ رخ داد، نخستین تماس تلفنی که ما از آمریکا داشتیم ساعت ۳:۵۶ بود که ۱۰ دقیقه بعد از حمله است.» چه واشنگتن در مورد حمله اسرائیل از پیش خبر داشت و در آن دست داشت و چه ترامپ در مورد ناآگاهی اش راست بگوید، نتیجه یکی است. اسرائیل به اعتبار آمریکا ضربه‌ای اساسی وارد کرد. اگر قرار باشد که آمریکا یا در حمله علیه شما تبانی کند یا اینکه بی‌میل یا ناتوان در جلوگیری از چنین حمله‌ای باشد، آنگاه داشتن پتتر امنیتی آمریکا و حتی میزبانی از پایگاه نظامی آمریکایی چه فایده‌ای خواهد داشت؟ این سوال اکنون در ذهن تمام متحدان آمریکا در خلیج فارس وجود دارد، همه آنها موجودیت خودشان را به حمایت آمریکا وابسته کرده‌اند. با توجه به اینکه واشنگتن از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ هرگونه قید و بندی را از اقدامات اسرائیل باز کرده است، رهبران خلیج فارس باید از قبل پیش‌بینی می‌کردند که این وقایع ناگزیر خواهد بود. من شخصاً باور ندارم که ایالات متحده آمریکا باید تضمین‌های امنیتی علنی یا ضمنی به هیچ‌یک از دولت‌های خاورمیانه ارائه کند. منطقه دیگر اهمیت حیاتی در منافع ایالات متحده ندارد و همین حالا هم آمریکا زیاد از حد در حال مداخله است. آمریکا باید تعهدات فعلی خود را مورد بازنگری قرار دهد و جایی که ضرورت دارد این تعهدات را کاهش دهد. اما این تحول باید خودخواسته و تحت شرایط واشنگتن انجام شود و اسرائیل در مقابل آن خرابکاری نکند. هدف این است که اعتبار آمریکا در مورد تعهدات اساسی اش تقویت شود، نه اینکه کل اعتبار آمریکا زیر سوال برود. بدتر اینکه اسرائیل نه تنها اعتبار تضمین‌های امنیتی آمریکا را از بین برده است، بلکه جایگاه دیپلماتیک آن را نیز زیر سوال برده است. این دومین بار در سال جاری است که اسرائیل از فرصت ابتکار دیپلماتیک آمریکا برای اقدام نظامی استفاده می‌کند. نخستین اقدام اسرائیل حمله به ایران در میانه مذاکرات هسته‌ای با آمریکا بود. اسرائیل ممکن است احساس کند که منافع مشخصی در از بین بردن اعتبار دیپلماسی آمریکا دارد. یک آمریکای ناتوان از مذاکره آمریکایی است که مجبور خواهد بود از ماجراجویی‌های نظامی بی‌پروای اسرائیل که علیه منافع آمریکاست، پیروی کند. برای واشنگتن این شرایط چیزی جز فاجعه نیست. سوال اصلی حالا این است که ترامپ چه خواهد کرد؟ اگر ادعای او در مورد ناآگاهی از حمله اسرائیل حقیقت داشته‌باشد، آنگاه ناراضیانی او بدون عقوبتی برای اسرائیل به دلیل خرابکاری مکرر در منافع آمریکا، بی‌معنی خواهد بود. از اواخر ماه مه تا به امروز، ترامپ تقریباً در هر زمینه‌ای به قیمت منافع آمریکا در مقابل نتانیاهو تسلیم شده است، از ایران گرفته تا غزه و لبنان. این تسلیم‌های تحقیرآمیز، فقط باعث بی‌پروا شدن نتانیاهو شده است و باعث شده است که او اولویت‌های آمریکا و ترامپ را نادیده بگیرد. شاید این واقعه باعث شود که ترامپ بفهمد، برون‌سپاری سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه به اسرائیل، از بیخ غلط است. تنها کسی که می‌تواند این مسیر را تغییر دهد، خود ترامپ است.



دیپلماسی

ادامه از صفحه ۷

خب، به هر حال شما یک فرد، یک رهبری که نظامی نیست دارید، وقتی نظامیان و سیاسیون میانی چنین نظری می‌دهند، طبیعتاً ایشان (امام) می‌گفتند: «خب، حالا بروید امتحان کنید ببینیم چه می‌شود.» و نهایتاً اینکه دیدگاه «ما از موضع غلبه مذاکره می‌کنیم با عراق» رسید به آنجا که متأسفانه، از فروردین ۱۳۶۷ ما با وضعیت عقب‌نشینی‌ها در جبهه مواجه شدیم. این چیزی نبود که ما بخواهیم از فروردین وارد بیپشت و خرداد ۱۳۶۷ متوجه بشویم. امکان ارزیابی اینکه اگر با این فرمان جلو برویم به اینجا می‌رسیم، وجود داشت. حداقل از سال ۱۳۶۴ روشن بود که توان جامعه نامحدود نیست، توان اقتصادی کشور نامحدود نیست و امکانات نظامی موجود نیز در شرایط تحریم، در شرایطی که به ما کسی سلاح نمی‌دهد، نامحدود نیست. در حالی که طرف مقابل در وضعیت کاملاً متفاوتی قرار دارد، همه نوع سلاح دارد، از همه کشورها تأمین می‌کند و به خاطر پیمان دوستی بین شوروی و عراق، بیشترین تأمین را از شوروی دارد. این روشن بود و با یک تحلیل و حساب کتاب دقیق کاملاً قابل پیش‌بینی بود که ما در آینده در شش ماه دیگر، در یک سال دیگر، معلوم نیست وضع‌مان از این که هست بهتر بشود.

یعنی ما نه تنها به شرایط اقتدار نرسیدیم برای مذاکره، بلکه شرایط اضطرار را هم رد کردیم و به شرایط ناگزیری رسیدیم...

بله یعنی با تحلیل شرایط، با انصاف داشتن، با مشورت کردن با متخصصین، می‌شود دورنما را تصور کرد. ما حتماً نباید برسیم به نقطه بحران تا متوجه بحران بشویم. می‌شود از قبل این بحران را پیش‌بینی کرد. ما در دو سه سال گذشته در یک چنین وضعیتی قرار داشته‌ایم و قابل پیش‌بینی بود که ما به این مرحله می‌رسیم.

در یک مصاحبه آقای ظریف گفته بود که آمریکا می‌تواند با چند بمب، برنامه دفاعی ما را کاملاً نابود بکند و چقدر به ایشان حمله شد به خاطر این حرفی که زدند؛ یعنی می‌شود گفت که حتی ما پیشگویی هم داشتیم در بالاترین سطح تصمیم‌گیری وزارت خارجه.

ببینید، این پیشگویی نبود، بلکه تحلیلی مبتنی بر داده‌ها و تجربه‌های موجود بود. آقای ظریف متخصص نظامی نبود. با این حال، ما و شما و دیگر دوستان دیدیم که در سال ۱۹۹۰ آمریکا با عراق چه وضعیتی پیدا کرد. با اینکه آمریکا همسایه عراق نبود، نیرو از آن سوی دنیا آورد و لجستیک این قضیه بسیار پیچیده بود، اما مشاهده کردیم که آمریکا آن ارتش نیرومندی که صدام ساخته بود را به راحتی منهدم کرد. حدود یک هفته در چهار مرحله، آمریکایی‌ها عراق را مورد حمله قرار دادند، کنترل آن را از بین بردند، رادارها را نابود کردند و دفاع هوایی عراق را به طور کامل از بین بردند.

در جنگ سال ۲۰۰۳ علیه عراق نیز شاهد بودیم که چه اتفاقی افتاد. امکانات عراق در آن زمان را می‌دانستیم و امکانات آمریکایی‌ها را هم می‌دانستیم. اکنون، در فاصله بیست سال از ۲۰۰۳ و بیش از ۱۹۹۰، اگر جنگی محتمل بین ما و آمریکا و اسرائیل رخ دهد، می‌دانیم که ماهیت آن عمدتاً هواپایه خواهد بود. اگر جنگ زمینی بود، اگر جنگی مشابه جنگ ایران و عراق رخ می‌داد و اگر قرار بود سربازان آمریکایی وارد خاک ایران شوند، چند ده هزار یا چندصد هزار سرباز آمریکایی وارد خاک کشور می‌شدند، در آن صورت می‌توانستیم احتمال دهیم که از طریق سیج نیروهای مردمی و با اتکا به ایثارگری و جانفشانی، دست بالا را داشته باشیم. اما جنگی که می‌دانستیم در پیش داریم، جنگ هواپایه بود؛ جنگی بین ایران و اسرائیل در فاصله‌ای بیش از هزار کیلومتر. در این شرایط، می‌توانستیم به راحتی ارزیابی کنیم که امکانات تکنولوژیک طرف مقابل در چه وضعیتی است و امکانات تکنولوژیک ما در چه شرایطی قرار دارد.

به عبارتی، ما با جنگی با تکنولوژی بالا و هواپایه مواجه بودیم. این روشن بود که چنین جنگی اتفاق خواهد افتاد و تنها امکانی که در اختیار داشتیم، برنامه موشکی کشور بود. برنامه موشکی ما برنامه‌ای بسیار خوب بود و واقعاً دست کسانی که این برنامه موشکی را سرپا کردند باید ببوسید. این برنامه موشکی باید حفظ شود و به هیچ‌عنوان در ارتباط با برنامه موشکی میان‌برد و کوتاه‌برد نباید به آمریکا یا دیگران امتیاز داده شود. این برنامه موشکی، بازدارنده و دفاعی بود. شما ببینید، این صهیونیست‌ها که اکنون غزه را با این وضعیت مواجه کرده‌اند، یعنی از هیچ جنایتی در غزه فروگذاری نکرده‌اند؛ آیا امکان داشت که ما یا مقامات کشور تصور کنیم که آن‌ها حاضر نیستند حتی چند هزار نفر از یهودی‌های خود، از جمعیت اسرائیل را هم قربانی کنند؟ قطعاً حاضر بودند.

خب باز هم می‌رسیم به همان جا، این منطقی که شما می‌فرمایید درست است و می‌فرمایید قابل پیش‌بینی بود. مثالی هم آوردیم که وزیر خارجه کشورمان پیش‌بینی کرده بود که حمله آمریکا به ایران برنامه هسته‌ای ایران را نابود می‌کند. خب در شرایط فعلی باید چه کار کنیم؟ الان برای حفظ امنیت‌مان در شرایط کنونی که هستیم چه تصمیماتی باید بگیریم؟ چه دیدگاهی باید حاکم بشود؟

کشورها برای حل مشکلات در حوزه سیاست خارجی، دو راه بیشتر ندارند: جنگ یا دیپلماسی. ما جنگ را به نوعی تجربه کرده‌ایم و بعد می‌دانم که کسی در داخل کشور در فکر این باشد که بار دیگر آن را امتحان کند، طرف مقابل ممکن است در فکر جنگ دوم باشد؛ احتمال آن وجود دارد و شاید



شعارها و حرف‌هایش را مطرح می‌کرد، اما ما نه باید شعارهای او را باور کنیم و نه باید شعارهای خودمان را باور کنیم. یعنی در عین حال که این شعارها مطرح می‌شود، باید کار واقعی خود را نیز پیش ببریم؛ یعنی کاری واقعی، عینی و مبتنی بر داده‌ها و تحلیل واقع‌بینانه داشته باشیم.

به این معنا که باید ارزیابی کنیم چه چیزی می‌توانیم بدهیم و چه چیزی می‌توانیم بگیریم و در چه موقعیتی قرار داریم. اگر فرض تصمیم‌گیران این است که در شرایط اقتدار نیستیم و بنابراین نباید مذاکره کنیم، باید این تحلیل را هم داشته باشند که آیا چهار روز دیگر در شرایط اقتدار قرار خواهیم گرفت؟ آیا موقعیت ما بهتر از اکنون خواهد شد؟ این دقیقاً همانند شرایط جنگ ایران و عراق است. یک سال پیش از پایان جنگ، آیا نظامیان ما و تحلیل‌گران نظامی چنین تحلیلی داشتند که مثلاً یک سال بعد یا شش ماه بعد، وضعیت ما بهتر خواهد شد یا خیر؟ مثلاً در زمان جنگ، زمانی که فاو را در اختیار داشتیم و زمانی که آن را از دست دادیم، شرایط کاملاً متفاوت بود. بنابراین پرسش اصلی در آن زمان این بود: آیا می‌توانیم شرایطی بهتر از وضعیتی که امروز داریم به دست آوریم یا خیر؟ اکنون نیز مسئله دقیقاً همین است: آیا موقعیت ما بهتر خواهد شد یا خیر؟ اگر در این باره تردید وجود دارد که موقعیت ما بهتر خواهد شد یا خیر، یا در همان سطح باقی خواهد ماند، نباید در جدی گرفتن مذاکرات تردید کنیم. باید مذاکرات را جدی گرفت، با طرف مقابل به‌صورت جدی وارد گفت‌وگو شد و کار را به نتیجه رساند.

در موضوع بازدارندگی هم نکته مهمی وجود دارد. حتی با وجود آنکه مقامات ما بارها گفته‌اند که به دنبال ساخت بمب هسته‌ای نیستیم و من صحبت‌هایشان را باورپذیر می‌دانم و حداقل فرض را بر این می‌گذارم که واقعیت همین است. در داخل کشور کسانی هستند که مدام سخن از ساخت بمب به میان می‌آورند. این افراد توجه ندارند که اگر حتی یک، دو، سه، چهار یا پنج بمب هم ساخته شود، بازدارندگی واقعی ایجاد نمی‌کند، بلکه بیشتر کشور را در معرض خطر قرار خواهد داد. در تصویری این خطر وجود دارد که همان بمب‌هایی که ساخته می‌شوند، در داخل کشور هدف قرار گیرند و منفجر شوند و موجب دردسر اساسی برای خودمان گردند. بازدارندگی هسته‌ای یک رشته فوق‌العاده پیچیده است که در ده سال پس از جنگ جهانی دوم توسعه یافت. این طور نیست که اگر یک بمب ساخته شد، همه چیز تمام شده باشد. چنین تصویری کاملاً نادرست است. بازدارندگی واقعی مستلزم داشتن توانایی «ضربه دوم» است؛ در غیر این صورت، در همان ضربه اول، کل توان هسته‌ای کشور می‌تواند نابود شود.

دلیل اینکه آمریکا و شوروی در زمان جنگ سرد، هزاروششصد یا هزاروهفتصد و حتی بیش از دو هزار کلاهک هسته‌ای داشتند، همین بود. همه می‌دانستند که با آن زرادخانه هسته‌ای می‌توان کل کره زمین را ۱۵ بار نابود کرد. پس چرا این کشورها این همه بمب می‌ساختند؟ آیا دو تا، سه تا، پنج تا یا ده تا کافی نبود؟ قاعدتاً باید کافی می‌بود، اما واقعیت این است که آن تعداد انبوه، برای ایجاد «توانایی ضربه دوم» لازم بود.

یعنی این خطر همیشه وجود داشت که در یک لحظه، شوروی بتواند تمام زرادخانه اتمی آمریکا را نابود کند و آمریکا را به‌طور کامل بی‌دفاع بگذارد و خودش به‌اصطلاح قیسر در برود. در نتیجه، این کشورها باید امکانات خود را به حدی می‌رساندند

واقعاً چنین باشد. به عنوان مثال، ممکن است اجازه ندهد توان پدافند هوایی ما بازسازی شود، یا ممکن است برنامه غنی‌سازی ما را رصد کند و در صورتی که آن را از سر بگیریم، دست به حمله بزند. همچنین ممکن است برخی جریان‌های افراطی دنبال تغییر نظام سیاسی ما، تضعیف ایران یا حتی تجزیه کشور باشند؛ همه این موارد محتمل است. با این حال، برای مقابله با این مشکلات، ما دوره بیشتر نداریم: یا به استقلال جنگ با این جریان‌های افراطی اسرائیلی و آمریکایی برویم، یا از طریق دیپلماسی مشکلات را حل کنیم. طبیعی است که جنگ هرگز راه حل نیست و به هیچ شکل و به هیچ عنوان امکان‌پذیر نیست. تنها راه موجود، دیپلماسی است.

دیپلماسی باید متمرکز شود و به صورت جدی پیگیری گردد. در حال حاضر، صورت مسئله‌ای که در مقابل ما و مقامات قرار دارد، مثلاً همان «استپ‌بک» یا «مکانیسم ماشه» است. این می‌تواند یک نقطه شروع باشد. یعنی ما باید یک راهبرد و استراتژی مشخص داشته باشیم تا بدانیم چه کاری می‌خواهیم انجام دهیم و متناسب با این راهبرد پیش برویم. در صورتی که لازم باشد، باید دوره سمه‌ماه یا شش ماهه تمدید شود تا در چارچوب آن راهبرد، فرصت داشته باشیم کار را از طریق مذاکره و دیپلماسی به سرانجام برسانیم و حل کنیم.

شما می‌گویید که باید این کار را انجام دهیم، اجازه دهید دو نقل قول بیآورم: آقای شمعخانی می‌گوید ما در شرایط اضطرار مذاکره نمی‌کنیم و در شرایط اقتدار مذاکره می‌کنیم. همچنین آقای لاریجانی، که اخیراً دبیر شورای عالی امنیت ملی شده‌اند، گفته‌اند که آمریکایی‌ها به ما ضرب‌الاجل می‌دهند و اگر ما به این ضرب‌الاجل عمل کنیم، در عوض به ما مشکلات می‌دهند؛ ضرب‌الاجل برای تمدن ایران توهین‌آمیز است. در این شرایط، فکر می‌کنید که آن‌ها حاضرند وارد مذاکره شوند؟

این حرف‌ها اصلاً موضوعیت ندارد. یعنی اینکه «ما در شرایط اقتدار مذاکره می‌کنیم و در شرایط اضطرار مذاکره نمی‌کنیم» یا اینکه «آمریکایی‌ها می‌خواهند به ما مشکلات بدهند»؛ قبلاً هم آقای لاریجانی صحبت کرده بودند که «می‌خواهند از ما دُر غلطان بگیرند و در عوض شکلات بدهند»، موضوعیت ندارد.

البته این‌ها ممکن است برای افکار عمومی داخلی و حتی بخشی از مخاطبان خارجی موضوعیت داشته باشد، اما نمی‌تواند جایگزین کار جدی و اصلی شود. مثلاً ترامپ می‌گوید ایران باید تسلیم شود در مورد برنامه غنی‌سازی؛ اما این حرف، شعاری و تبلیغاتی است. ما هم حرف‌های شعاری و تبلیغاتی خودمان را می‌زنیم. همه رؤسای کشورها یک مخاطب داخلی دارند و یک پایگاه رای و یک پایگاه اجتماعی؛ بنابراین وقتی حرف می‌زنند، باید به صورت هم‌زمان مخاطبین متعدد را خطاب قرار دهند. این تعدد مخاطب آن‌ها را وادار می‌کند که هر حرفی بزنند، اما این حرف‌ها نمایانگر سیاست واقعی آن‌ها نیست. ببینید، مقامات ما ممکن است حرف‌هایی که برای مخاطبان می‌زنند را خودشان هم باور کنند و همان حرف‌ها به سیاست واقعی آن‌ها تبدیل شود؛ این است که مشکل ایجاد می‌کند. یعنی مقامات می‌توانند حرف‌های تبلیغاتی و ترویجی خود را در سطح جامعه بزنند، اما در عین حال، در جلسات داخلی و بین خودشان به فکر یافتن راه‌حل واقعی باشند. مثلاً دولت ترامپ که یک دولت پوپولیست و اقتدارگرا است، در عین حال سیاست واقعی خود را نیز در قبال ما داشت. ترامپ